

اهداف تربیتی دوران کودکی بانگاهی به نقش خانواده و مهد کودک

در گفتگو با علی‌رضا پناهیان

- بازی و آزادی برای شکوفایی گرایش‌های اصلی کودک
- نقش آفرینی مهد کودک‌ها در نبود خانواده‌های پرجمعیت
- آموزش و رشد اخلاقی در مهد کودک اصالت ندارد
- نقش اصلی مهد کودک، مشاوره به مادر است
- ضرر آموزش در سنین زیر ۷ سال، بیش از منفعتش است
- پایه قدرت مخالفت با دوست‌داشتنی‌ها در مهد کودک نهاده می‌شود

بیان معنوی



متن پیش‌رو، حاصل گفتگوی نشریه رصد، ویژه نامه تحلیلی دفتر پژوهش مؤسسه فرهنگی هنری خراسان، با موضوع آسیب شناسی مهد کودک‌ها در ایران، با علیرضا پناهیان است که در شماره ۳۴-زمستان ۹۶ به چاپ رسیده است.

Bayanmanavi.ir

بایان معنوی

فهرست

- [هدف اصلی در تربیت انسان]..... ۴
- [اهداف تربیتی دوران کودکی]..... ۵
- [۱. پاسخ به امیال اصلی]..... ۵
- [۲. خودشناسی؛ تجربه انواع امیال]..... ۵
- [۳. درک زیبایی «مخالفت با دوست داشتنی‌ها» در رفتار والدین] ۶
- [تفاوت اهداف در سنین مختلف و بین پسر و دختر]..... ۶
- [جایگاه «اهداف آموزشی» در دوران کودکی]..... ۶
- [نقش «مهدکودک» در تربیت کودک]..... ۷
- [۱. مشاوره به مادر؛ نقش اصلی مهدکودک]..... ۷
- [۲. آموزش بازی‌های گرایشی]..... ۷
- [۲. تدارک آثار تربیتی خانواده‌های پرجمعیت؛ بازی بچه‌ها با هم] ۷
- [مقدار دانش لازم برای تربیت صحیح کودک]..... ۷
- [نسبت کار تربیتی «مهد» و «دبستان»]..... ۸
- [مدیریت تغییر روش تربیتی از «مهد» به «دبستان»]..... ۸
- [تفاوت مهدکودک دینی و غیردینی]..... ۸
- [ارزیابی مهدکودک‌های موجود]..... ۹
- [وظایف نهادهای حاکمیتی در تربیت کودک]..... ۱۰
- [فضاهای بدیل مهد؛ چند پیشنهاد]..... ۱۰

[هدف اصلی در تربیت انسان]

■ به نظر شما تربیت دوره‌ی کودکی چه اهدافی را می‌تواند محقق کند؟

اساساً تربیت کودک را باید به‌عنوان مهمترین بخش از فرآیند کلی تربیت انسان در نظر بگیریم. کودک در همان بازی‌ها و آشنایی با محیط پیرامونی خود و ارتباط با دیگران، مهمترین مقدمات برای زندگی موفق را به دست می‌آورد. اگر کودک در فضای مناسب رشد کند، در نوجوانی امکان تربیت او بیشتر فراهم خواهد بود.

از آنجایی که عالی‌ترین سطح هدف عملیاتی در تربیت یک نوجوان رسیدن به «قدرت مخالفت با دوست‌داستانی‌ها» است، باید در تربیت کودک مقدمات نیل به این هدف مهم فراهم گردد؛ و الا اگر در دوران کودکی زمینه لازم برای رسیدن به این هدف به دست نیاید، تربیت و رسیدن به قدرت مخالفت با دوست‌داستانی‌ها دشوار خواهد شد. قدرت مخالفت با دوست‌داستانی‌ها یکی از زیر مجموعه‌های «توانایی مدیریت تمایلات» است که شامل امور مختلفی است، ولی به جهت اهمیت خاص این بخش متمایز شده است. نکته مهم دیگر این است که در یک مسیر تربیتی صحیح، انسان باید دائماً قدرت خودش را در این زمینه افزایش بدهد تا بتواند بیشتر و بهتر و سریع‌تر به خواسته‌ها، نیازها و آرزوهای واقعی و اصلی و ارزشمندتر خود برسد.

انسان در طول حیاتش به هر آرزو، موقعیت و هدف ارزشمند و دست‌یافتنی‌ای که بخواهد برسد، چه آن اهداف دینی و معنوی و چه غیردینی و دنیوی باشند، «قدرت مخالفت با دوست‌داستانی‌ها» اصلی‌ترین توانمندی‌ای است که می‌تواند او را به آن اهداف برساند. به عنوان مثال‌هایی از اهداف دنیوی و به ظاهر غیردینی، ممکن است کسی بخواهد یک تکنسین، کارشناس، مدیر یا دانشمند خوب و موفق باشد یا والدین خوبی برای فرزندانش و یا فرد مفیدی در اجتماع خود باشد، و یا کسی دنبال این باشد که یک زندگی بانشاط، شاداب و پر از موفقیت و توأم با بهره‌مندی حداکثری از لذات قابل بهره‌برداری در این دنیا داشته باشد، یا دنبال شهرت و مقام، یا رسیدن به ثروت، یا خوش‌اندام و دارای ظاهری زیبا باشد. مهم‌ترین توشه برای رسیدن به هر کدام از این اهداف «قدرت مخالفت با دوست‌داستانی‌ها» است.

در معنویات هم انسان برای سیر و سلوک و تقرب الی الله، و حتی برای کسب صفات خوبی مانند صبر، مهربانی،

انتقادپذیری و غیره بیش از هر چیز به «قدرت کنترل دوست‌داستانی‌ها» نیاز دارد. درباره این مفهوم، در سلسله مباحث «راهبرد اصلی تربیت دینی» که بعضاً با عبارت «تنها مسیر» شناخته می‌شود، به تفصیل گفتگو شده است.

اکنون با مشخص شدن هدف اصلی تربیت انسان، می‌توان به بررسی اهداف دوران کودکی و جایگاه آن در فرآیند رسیدن به این هدف پرداخت.



■ این هدف اصلی یعنی «قدرتمند شدن در مخالفت با دوست‌داستانی‌ها»، غایی است یا وسیله؟ چون از توضیح شما این‌گونه برداشت می‌شود که این مخالفت، وسیله رسیدن به اهدافی مانند تقرب الی الله است؟

این «فراگیرترین هدف عملیاتی» است. ببینید، اگر ما هدفمان را خیلی کلان و دور از عمل بگیریم، کمک و راهنمای خوبی برای برنامه‌ریزی عملیاتی و عمل ما نخواهد بود. از طرف دیگر، اگر هدف را بیش از حد جزئی و عملیاتی و یا متعدد بگیریم، جامعیت و فراگیری خودش را از دست خواهد داد. پس ما باید پله پله، از اهداف غایی و کلان - مثلاً تقرب الی الله یا حیات طیبه - که فراگیر و جامع هستند، تا جایی پایین بیاوریم و به عمل نزدیک شویم که فراگیری و جامعیت آن هدف غایی حفظ شود؛ به این می‌گوییم یک هدف عملیاتی فراگیر. این چیزی که حاصل می‌شود، وقتی نگاهمان به عمل است، اسمش هدف عملیاتی است و وقتی نگاه به اهداف میانی و غایی داریم، رساننده «منحصر به فرد» ما به آن اهداف کلان‌تر هستند.

با این مقدمه، رسیدن به «قدرت مخالفت با دوست‌داستانی‌ها»، «فراگیرترین هدف عملیاتی در تربیت انسان» است.



■ این تبیین از هدف تربیتی انسان از کجا آمده است؟ چون این حرف شما، اگر نخواهیم بگوییم مخالف، ولی تفاوت جدی با برخی از نگرش‌ها مخصوصاً در حوزه روانشناسی دارد.

به این پرسش، هم می‌توان پاسخ‌هایی مبتنی بر انسان‌شناسی و حیات‌شناسی ارائه داد و هم پاسخ‌هایی مبتنی بر آیات قرآن کریم و احادیث معصومین که طبیعتاً از حوصله این گفتگو خارج است، اما یک تبیین مختصر عقلی هم می‌توان ارائه داد:

اعمال و رفتارهای اختیاری انسان تابع اراده او است و اراده

[اهداف تربیتی دوران کودکی]

■ ناظر به این نگاه، اهداف تربیت دوران کودکی چه خواهد بود؟

دوران کودکی به معنای دوران قبل از هفت سال، مقدمه‌ای برای دوران اصلی تربیت یعنی دوران هفت تا چهارده سال است. در این دوران چند اتفاق باید بیفتد تا کودک آماده ورود به مرحله اصلی تربیت بشود. ضمن اینکه بخشی از تربیت به صورت غیر مستقیم در همین دوران اتفاق می‌افتد.

[۱. پاسخ به امیال اصلی]

مطلب اول این است که دوران دوم زندگی یعنی هفت تا چهارده سال زمان «قدرتمند شدن در مخالفت با دوست‌داشتنی‌ها» است. و این نیاز به تمرین‌های فراوان و متنوع دارد. و اما کودکی که از هفت سالگی می‌خواهد برای قوی شدن در کنترل امیال تمرین کند، و برای این تمرین باید در برخی موارد به خواسته‌ها و دوست‌داشتنی‌هایش پاسخ منفی بدهد تا قوی شود، باید در دوران اول زندگی یعنی قبل از هفت سال دوم، دچار عقده نشده باشد. باید عقده عدم ارضاء امیال پیدا نکرده باشد. بنابراین یکی از اهداف در هفت سال اول این است که کودک امیال اصلی خود (استقلال طلبی، کنجکاو، برتری طلبی، محبوب بودن، زیبایی‌گرایی و ...) را در حد لازم پاسخ داده باشد.

[۲. خودشناسی؛ تجربه انواع امیال]

مطلب دوم این است که کودک باید به یک خودشناسی از خودش برسد. یعنی امیال خودش را بشناسد. و این با تجربه کردن امیال مختلف و متنوع حاصل می‌شود. پس ما باید مراقب باشیم فضا و محیط پیرامونی کودک به گونه‌ای نباشد که در یکی دو میل خاص محدود و غرق شود و تجربه‌ای در زمینه دیگر امیال اصلی خودش نداشته باشد. یکی از وجوه ضرورت رسیدن به این خودشناسی، این است که در هفت سال دوم «تمرین مدیریت و کنترل امیال» به کمک همین امیال پایه شکل می‌گیرد. مثلاً کودک برای برقراری نظم و زیبایی ظاهری، با راحت‌طلبی خودش مقابله می‌کند. خب کودکی که در هفت سال اول فرصتی نداشته برای اینکه میل زیبایی‌گرایی‌اش شکوفا شود، با چه میلی می‌خواهد جلوی راحت‌طلبی خودش بایستد و منظم شود؟ میل او به زیبایی اصلاً شکوفا نشده! یا کودک در جهت

انسان هم تابع و برآیند تمایلاتش. در واقع اراده انسان برآیند نزاع درونی تمایلاتش است. حتی علم و آگاهی، در شرایطی بر رفتار و عمل انسان اثر می‌گذارد که گرایش متناظر آن آگاهی در انسان به قدر لازم فعال باشد. به عنوان مثال اگر کسی میل به شهرت نداشته باشد، اطلاع یافتن او از «راه‌های رسیدن به شهرت»، اثری در رفتار او نمی‌گذارد. این مطلب اول.

مطلب دوم این است که آدم‌ها اکثراً برای رسیدن به خواسته‌ها، آرزوها و مطلوب‌های خود با دو مانع و مشکل مواجه هستند؛ مشکل اول این است که گاهی می‌دانند باید چه کار کنند، ولی نمی‌کنند. مثلاً می‌داند صبر و حفظ آرامش و عصبانی نشدن برای رسیدن به هدفش بهتر است، ولی عصبانی می‌شود. چرا؟ چون قدرت مخالفت و کنترل امیالش را ندارد و نمی‌تواند جلوی امیال مزاحم خودش - مثل میل به اظهار خشم - بایستد؛ می‌گوید: «بله می‌دانم ولی چه کار کنم، نتوانستم جلوی خودم را بگیرم». به عنوان مثال دیگر می‌داند که باید درس بخواند تا موفق شود، اما قدرت کنترل میل راحت‌طلبی یا تنوع‌طلبی خودش را ندارد. بنابراین نمی‌تواند درست عمل کند.

مشکل دوم این است که بسیاری از اوقات انسان اساساً اطلاع و آگاهی صحیحی ندارد، در حالی که می‌توانست داشته باشد، اما چرا اختیاراً خودش را از آگاهی صحیح محروم کرده؟ چرا به دنبال آگاهی نرفته؟ به دلیل اینکه نتوانسته امیال مزاحم را کنترل کند. امیالی مثل تنبلی، یا تکبر و خودبزرگ‌بینی (که حاضر نیست از دیگران چیزی یاد بگیرد و فکر می‌کند خودش بهتر از همه می‌داند).

بنابراین راه‌های موفقیت ما منحصر در «عمل» و «آگاهی» است و فرمان هر دوی این‌ها به دست امیال و اراده ماست. چنانچه قدرت کنترل و مدیریت امیال داشته باشیم، در هر دو بخش به درستی اراده می‌کنیم و طبیعتاً ثمراتش را در حد استعداد، توان و شرایط خود برداشت می‌کنیم.

البته اخیراً در روانشناسی در مباحثی ذیل هوش عاطفی (قدرت مدیریت عواطف، امیال و گرایش‌ها) که نتیجه ده‌ها سال تجارب و آزمایش‌های علمی است، دقیقاً به ضرورت کسب قدرت مخالفت با دوست‌داشتنی‌ها اشاره شده و به عنوان مهمترین عامل موفقیت ذکر می‌شود.



باشند- از هفت تا چهارده سالگی است، اما بالاخره بچه رفتار پدر و مادر را در همین هفت سال می‌بیند و کاملاً از آن اثر می‌پذیرد. در هفت سال اول ما از بچه نمی‌خواهیم که با دوست داشتنی‌هایش مخالفت کند و برنامه‌ای در این جهت برای او نداریم، ولی او باید زیبایی مخالفت با دوست‌داشتنی‌ها را در والدین خودش ببیند. مخصوصاً مادر بسیار مهم است و دیدن رفتار خوب یا بد مادر اثرش خیلی بیشتر از پدر یا هر شخص دیگری است. این شدت اثرپذیری بچه از مادر، به دلیل علاقه شدیدی که بچه به مادر دارد. کودک وقتی اجرای خوب «مخالفت با دوست‌داشتنی‌ها» را در مادر ببیند، رفتارها را تقلید می‌کند و ریشه‌های شخصیتی کرامت، بزرگواری، سخاوت و تمامی خوبی‌ها و قدرتهای روحی در او شکل می‌گیرد و تقریباً تا آخر عمر می‌ماند.

تفاوت اهداف در سنین مختلف و بین پسر و دختر

■ تفاوتی بین سنین مختلف در بازهی سنی تا هفت سالگی هست؟ ناظر به جنسیت چطور؟

در جزئیات بله، اما کلیت آن فرقی نمی‌کند. مثلاً ممکن است پسر میل به بازی‌گوشی و شیطننت فیزیکی بیشتری داشته باشد و دختر میل به روابط عاطفی و کلامی. اگر به پسر در دوره زیر هفت سال میدان داده شده باشد و به قدر کافی به تمایل شیطننتش پاسخ داده باشد، در دوره‌های بعدی عقده‌ی شیطننت ندارد و می‌تواند صبر را تمرین کند. دختر بچه هم اگر میل به محبوبیتش یا میل به خودنمایی‌اش پاسخ یافته باشد، در دوره بعد عقده‌ی کمبود محبت ندارد. به هر حال هر کودک هر ویژگی که به صورت ژنتیک دارد، در آینده نیز همان ویژگی‌ها را دارد و طبعاً نیازمند توجه بیشتری خواهد بود تا به صورت یک عنصر ناهنجار ظاهر نشود.



■ جایگاه «اهداف آموزشی» در دوران کودکی

■ با توجه به توضیحاتی که فرمودید، آیا واقعاً در سنین زیر هفت سال آموزش ضرورتی ندارد؟

هر گونه آموزشی که با این محورهای مورد اشاره در تعارض قرار بگیرد، ضررش بیشتر از نفعش است. بچه‌ای که عقده‌ای است، بعداً همین آموزشها-دینی یا غیردینی- را برای برطرف

ارضای کنجکاوی خودش با راحت‌طلبی خودش مخالفت می‌کند. خب کودکی که در هفت سال اول، میل کنجکاوی را در خودش تجربه نکرده و ما یا مانع ارضای این میل شده‌ایم و یا اینکه بستر لازم برای تجربه آن میل مهیا نبوده است، و در نتیجه میل به کنجکاوی در او شکوفا نشده، چگونه می‌خواهد قوی شدن در مخالفت با راحت‌طلبی را تمرین کند؟

با این حساب، محور و کار اصلی در دوران هفت سال اول، افزایش آگاهی‌ها و رشد اخلاقی نیست. البته آموزش اشکالی ندارد، ولی اصالت ندارد و نباید کودک برای آموزش متحمل فشار شود و احساس آزادی خود را از دست بدهد و یا تأمین اقتضانات آموزش باعث سلب آزادی‌های بچه‌گانه، ایجاد عقده، و عدم شکوفایی تمایلات پایه‌ای او بشود زیرا در اینصورت در مرحله اصلی تربیت که دوران دوم زندگی (۷ تا ۱۴) است، در رسیدن به آن توانمندی و مهارت مادر که پایه تمام موفقیت‌های دنیوی و اخروی است، ضربه خواهد خورد. در خصوص اخلاقیات بچه‌ها نیز باید به همین ملاحظه توجه کرد. به ویژه اینکه از یک سو، بچه‌ها در سنین زیر هفت سال، رفتارهای غیرمتمتعرفی دارند که مزاحم بزرگ‌ترها می‌شود و جلوگیری از عوارض آن رفتارها - بدون صدمه خوردن کودک- نیازمند وقت، حوصله و مهارت بیشتری است. از سوی دیگر والدین معمولاً می‌خواهند کمتر به زحمت بیفتند و با فراغت و سهولت بتوانند به دغدغه‌های کار و زندگی خودشان برسند. لذا طبیعی است که ذهن والدین - و به تبع آن برخی مشاورین و نظریه‌پردازان که اشراف کافی به دوران‌بندی تربیتی کودک ندارند- به سمت تولید توجیهات، فلسفه و دانشی می‌رود که از گزاره‌هایی مانند «این بچه باید یاد بگیرد که وقتی من اخبار گوش می‌کنم سر و صدا نکنند» یا گزاره «چیزی که کودک برایش اصرار و گریه می‌کند را به او نمی‌دهم، چون شرطی می‌شود و همیشه از گریه برای رسیدن به خواسته‌اش استفاده می‌کند» حمایت کنند. این گونه رفتار و سیاست‌های تربیتی، بیشتر برخاسته از نیازهای والدین است، تا نیازهای تربیتی کودک.

۳. درک زیبایی «مخالفت با دوست‌داشتنی‌ها» در رفتار والدین

مطلب سوم این است که گرچه دوران تربیت - به این معنا که والدین برنامه‌های تربیتی برای فرزندانشان داشته

این بازی‌ها هر کدام با هدف شکوفایی، رشد و تنوع‌بخشی به یک یا چند تمایل اصلی کودک طراحی شده است. مهدکودک هم با بچه‌ها این بازی‌ها را انجام می‌دهد و هم به مادران آموزش می‌دهد که در خانه تا حد ممکن فضای این بازی‌ها فراهم شود.

۲. تدارک آثار تربیتی خانواده‌های پرجمعیت؛ بازی بچه‌ها با هم

نقش سوم مهدکودک که در قدیم که خانواده‌ها پرجمعیت و نزدیک به هم بودند تأمین می‌شد و الان نیز در خانواده‌هایی که بچه‌های بیشتری دارند تا حدی تأمین می‌شود، بازی کردن و زندگی بچه‌ها با هم است. بخش قابل توجهی از شکوفایی و گسترش امیال مختلف بچه در جریان بازی بچه‌ها با همدیگر اتفاق می‌افتد. بچه بسیاری از امیالش را در یک ارتباط تنگاتنگ با بچه‌های دیگر تجربه می‌کند و می‌شناسد. در خصوص خانواده‌هایی که تک فرزند یا دو فرزند هستند، مهدکودک این نیاز مهم را برآورده می‌کند.

مقدار دانش لازم برای تربیت صحیح کودک

■ در بحث نسبت بین خانواده و مهدکودک برخی معتقدند با توجه به روند کنونی دنیا تربیت تبدیل به یک امر کاملاً تخصصی شده است، یعنی نیاز به یک مجموعه‌ای از توانمندی‌ها و دانش‌ها دارد که والدین یا به دست نیاورده‌اند یا اصلاً نمی‌توانند به دست بیاورند. بر این اساس مهدکودک نه به عنوان یک اضطرار، بلکه به عنوان یک ضرورت نقش ایفا می‌کند. چقدر این قرائت را دقیق می‌دانید؟

ظاهراً این دیدگاه که تربیت در مقام عمل یک امر تخصصی و پیچیده است زیاد صحیح نباشد؛ مادران می‌توانند با اجرای چند نکته کلیدی از عهده تربیت فرزندان خود برآیند. هر چند علوم تربیتی پیشرفت زیادی کرده است ولی یکی از نشانه‌های پیشرفت در بخش‌های پرکاربرد هر علم، رسیدن به چند قاعده و توصیه روشن، ساده و مشخص است. تورم و تعدد نکات و دستورالعمل‌ها در موارد پرکاربرد معمولاً حکایت از ضعف علمی می‌کند. یک علم وقتی پیشرفت می‌کند، در مقام عمل به تعدادی توصیه ساده می‌رسد. البته همان چند توصیه ساده، حتماً یک پشتوانه عمیق و پیچیده علمی دارد و لذا استخراج آن چند توصیه نیاز به تخصص

کردن عهده‌ی خودش بر سر دیگران استفاده می‌کند.

البته یک چیزهایی تربیت نیست، نور است. مثلاً در خانه‌ای که پدر و مادر نماز می‌خوانند و اهل معنویت و شرکت در مجالس اهل بیت (ع) هستند، این نور اثر خودش را می‌گذارد. حالا نه اینکه اجبار باشد و کودک را در یک محیط مذهبی ببریم و آنجا بچه را اذیت کنیم که بنشین، گوش کن، و ساکت باش، ادب داشته باش! این گونه رفتار یا آموزش‌ها در سنین زیر ۷ سال معمولاً ضررش بیش از نفعش است. البته اگر بچه‌ای بدون فشار و اجبار و نظم تحمیلی، چیزی یاد گرفت، هیچ اشکالی ندارد. ولی با توجه به فضای رقابت و چشم و هم چشمی میان والدین خیلی باید مراقب بود که این آموزش‌ها برای ما اصل نشود.



نقش «مهدکودک» در تربیت کودک

■ با توجه به این اهداف نقش خانواده و مهدکودک را چطور تصویر می‌کنید؟

طبعاً کار تربیت بچه در سن زیر هفت سال به عهده خانواده و عمدتاً مادر است. در این زمینه مهدکودک چند نقش می‌تواند داشته باشد.

۱. مشاوره به مادر؛ نقش اصلی مهدکودک

نقش اول و اصلی مهدکودک مشاوره به مادر است؛ نقشی که شاید در قدیم که خانواده‌ها بیشتر دور هم زندگی می‌کردند تا حدی مادر بزرگ‌ها و پدر بزرگ‌ها و دیگر بزرگ‌ترهای فامیل ایفا می‌کردند. در مهدکودک این مشاوره دایره وسیعی را شامل می‌شود؛ از نکات و اصول تربیتی و تبیین دوران رشد بچه و نیازهای بچه گرفته و پاسخ به سوالات و حل چالش‌های والدین در این زمینه گرفته تا مباحث مربوط به چگونگی همسرداری و روابط زوجین که نقش درجه یک و فوق‌العاده کم‌نظیری در تربیت صحیح بچه دارد، و تا مباحث تغذیه‌ای و لباس و غیره که بر روی خلیات و رفتار بچه‌ها اثر دارد. مثلاً اگر بچه غذای سرد زیاد بخورد، طبعاً بی‌حوصله و پرخاشگر می‌شود. این درمانش اصلاح تغذیه است.

۲. آموزش بازی‌های گرایشی

نقش دوم مهدکودک، آموزش بازی‌هایی به مادران است که

به دلیل عقده‌ی کمبود محبتش، به عنوان عدم محبت تلقی می‌کند و پس می‌زند. مثلاً وقتی معلم از او نظم می‌خواهد فکر می‌کند معلم از او بدش می‌آید و می‌خواهد اذیتش کند. از طرف دیگر وقتی امیال پایه‌ای خودش را گسترش و رشد و تنوع نداده باشد، برای برقراری نظم، ظاهر آراسته، درس خواندن و ...، امیال رشد یافته‌ای ندارد که با آنها به مقابله با راحت‌طلبی برود. در نتیجه کارش سخت می‌شود.



[مدیریت تغییر روش تربیتی از «مهد» به «دبستان»]

■ **رویکرد هفت سال اول و دوم کاملاً متفاوت است. کودک تا هفت سال با محدودیتی مواجه نبوده، ولی از آن به بعد می‌خواهیم که با محدودیت مواجه شود و مقاومت کند. چگونه باید عمل کرد که در این تغییر رویکرد کودک آسیب نبیند؟**

تقریباً تا پایان هفت سال اول همان اصولی که عرض کردم را رعایت می‌کنیم و مشکلی پیش نمی‌آید. البته طبیعتاً به مرور امیال و علاقه‌های بچه‌ها تغییر می‌کند و به قول راننده‌ها وقتی جاده پیچید، شما هم باهاش می‌پیچی. در سال آخر باید بدون اجبار کودک را با برخی تجربه‌های محدودیت و انتخاب آشنا کرد. مثلاً دو تا شیرینی جلویش می‌گیرید و می‌گویید یکی‌اش را انتخاب کن تو بخور، اون یکی باشه برای عصر. این فرصت‌های انتخاب عقل یعنی همان قدرت انتخاب‌گری بچه را رشد می‌دهد.

اما از هفت سال دوم طبیعتاً محدود کردن را ناگهانی آغاز نمی‌کنیم. خوب است یک جشن ادب برای بچه بگیریم و بعد آهسته آهسته آدابی برای او تعیین کنیم که بحثش مفصل است و خارج از این بحث ماست. آرام‌آرام بر اساس توان و استعداد کودک شروع می‌کنیم و کمکم بسترهای تمرین مخالفت با دوست داشتنی‌ها را در قالب یک سری «برنامه» برای او فراهم کنیم، مثلاً مرتب کردن روزانه رخت‌خواب، آویزان کردن لباس در جای مشخص، کمک در نظافت خانه یا مدرسه و امثال اینها.



بالایی دارد، اما یادگیری و اجرای آن چند توصیه برای عموم مردم میسور است. مثلاً برای بهداشت فردی، یک مادر نیاز به تخصص ندارد. در روایت داریم که «پزشکی نزد حضرت امیر(ع) از عدم مراجعه مردم به خودش گله کرد. حضرت فرمودند: به مردم چهار تا دستورالعمل داده‌ام و گفته‌ام این‌ها را رعایت کنید. به همین خاطر این‌ها مریض نمی‌شوند». آدم‌ها که با عمل جراحی به‌عنوان امری تخصصی زندگی نمی‌کنند، با بهداشت فردی زندگی می‌کنند. البته پشت این دستورهای ساده، تخصص بسیار پیچیده‌ای وجود دارد.

پس در مقام عمل، تربیت یک کار تخصصی نیست؛ البته علم تربیت به تخصص نیاز دارد، ولی عمل تربیت نه. خب حالا یک کسی درست تربیت نشده یا با یک آسیب خاصی مواجه شده، این ممکن است نیاز به مراجعه به متخصص داشته باشد؛ ولی به‌طور معمول یک سری دستورهای ساده وجود دارد که اگر این دستورات اجرا شود، بچه درست تربیت می‌شود. برای مثال اگر پدر و مادر در خانواده روابط صحیحی با هم داشته باشند، بخش عمده‌ای از تربیت در همین جا شکل می‌گیرد. یا اگر مادر تحت فشار کارهای خارج از خانه نباشد که خستگی‌اش برای خانه و بچه بماند و توجه باشد که باید به بچه آزادی داد و اگر هم در جایی محدودیتی باید اعمال شود این محدودیت را طوری اعمال کند که احساس آزادی بچه به هم نخورد. مثل شاه ساده‌لوحی که توسط وزیر اداره می‌شود اما خودش همیشه خیال می‌کند که شاه است. در اینصورت کودک خیلی خوب بار می‌آید.

در این راستا نقش مهدکودک بیش از هر چیز دیگری، توانمند کردن مادر است.



[نسبت کار تربیتی «مهد» و «دبستان»]

■ **نسبت مدرسه و مهدکودک را در توضیح هفت سال اول و دوم اشاره کردید. اگر ممکن است مجدداً به اختصار ارتباط این دو مقطع را بفرمایید**

دبستان، یعنی هفت سال دوم، زمان اصلی تربیت و تمرین مخالفت با دوست داشتنی‌ها است. اگر بچه در هفت سال اول به دوست داشتنی‌هایش نپرداخته باشد و به اندازه‌ی کافی محبت دریافت نکرده باشد، در هفت سال دوم -چه در دبستان و چه در خانه- وقتی می‌خواهد مخالفت با دوست‌داشتنی‌ها را تمرین کند، تا حدی همه تمرین‌ها را

نمی‌شود صرفنظر کرد. همانطور که بهداشت یک مهدکودک بر روی سلامت جسم کودکان اثر می‌گذارد، بهداشت معنوی و روانی مهدکودک هم بر روی سلامت روانی و معنوی کودکان اثر می‌گذارد. آدم‌های باصفا و نورانی در فضای اطراف خود اثرگذارند؛ و بالعکس. کسی که اهل صفا و جوان‌مردی و ادب و اهل تواضع به اهل‌بیت (ع) و خوبان عالم و اهل روضه و اشک برای امام حسین (ع) است، کسی که اهل یاد خدا و اولیاء خدا است، کسی که اهل رعایت حلال و حرام الهی و اهل پرهیز از مال حرام است، خب این آدم اگر مدتی در کنار یک کودک باشد، تا حدی اثر نورانی خودش را روی او می‌گذارد و بر طراوت و سلامت و رشد روحی بچه اثرگذار خواهد بود؛ و برعکس. خصوصاً کودکان به دلیل تازگی و لطافت روحی‌شان و اینکه هنوز گرفتار حجاب آلودگی‌های دنیوی نشده‌اند، حساس‌تر و اثرپذیرتر هم هستند؛ همانطور که جسمشان نسبت به بهداشت و آلودگی‌ها حساس‌تر است. غیر از مریبان، کودکانی هم که والدینشان اهل حلال خوری و رعایت برخی مسائل نباشند، ممکن است اثر خوبی روی بچه‌های دیگر نداشته باشد.



[ارزیابی مهدکودک‌های موجود]

■ مزایا و معایب مهدکودک‌های فعلی چیست؟

به عرایض قبلی‌ام ارجاع می‌دهم. به هر میزان که مراکز تربیت کودک به آن اصول کلی نزدیک باشند، بهتر هستند و برعکس. اگر مهدکودک تبدیل شده به جایی که محل آموزش و کنترل بچه است، در آن صورت معایبی که گفتیم دارد. یعنی تا حد زیادی در بچه عقده به وجود می‌آورد و کار را برای افراد بعدی مشکل خواهد کرد. به‌علاوه اینکه طبیعتاً با جدا کردن بچه از مادر، عقده‌ی کمبود محبت را هم در او ایجاد کرده است. لذا هر چه مدت زمان حضور بچه در مهدکودک کمتر باشد، بهتر است.

در وضعیت فعلی جامعه ما، مهدکودک می‌تواند چند تا مزیت داشته باشد؛ مادرها آگاهی ندارند و آگاهی پیدا می‌کنند، در نتیجه در خانه هم بهتر رفتار می‌کنند. بچه در خانه کسی را ندارد که با او بازی کند و در مهد بازی می‌کند و سیر می‌شود.



[تفاوت مهدکودک دینی و غیردینی]

■ به نظر شما مهدکودکی که نگاه دینی دارد با مهدکودکی که نگاه دینی ندارد، چه تمایزی دارد و اثر آن روی کودک چیست؟

منظور از نگاه دینی چیست؟ نگاه دینی در مهدکودک یعنی همین اصولی که عرض شد، که منجر به یک شخصیت متعادل، عقلانی، قوی، توانمند و لبریز از محبت می‌شود؛ اصولی که مبتنی بر آیات قرآن و روایات و فرمایشات بزرگان است (البته اینجا فرصت نشد که اینها را مرور کنیم). اگر این اصولی که عرض شد در خانه و مهدکودک هفت سال رعایت شود، شخصیت بچه بعد از هفت سال آماده‌ی شکوفایی و مستعد رسیدن به فضایل عالی انسانی و رسیدن به بالاترین قدرتهای روحی و لذا اذن معنوی و در اوج آن لذت تقرب الی الله خواهد بود، و با اولین مواجهه با دین به آن علاقه‌مند خواهد شد، او هرچند در کودکی زیاد قرآن حفظ نکرده باشد، اما آماده‌ی پذیرش و عمل به قرآن شده است. اگر مهدکودک با نگاه دینی این است، طبعاً از مهدکودکی که این نگاه را ندارد خیلی بهتر است و در تأمین سعادت دنیا و آخرت کودک موفق‌تر است.

اما اگر منظور از نگاه دینی، صرفاً رعایت برخی ظواهر دینی و افزایش اطلاعات دینی کودک بدون توجه به اهداف اصلی و عمیق دین و مراحل رشد کودک-از جمله همین اصولی که عرض شد- باشد، خب این مهدکودک را، به نسبتی که آن اصول را رعایت می‌کند و اهداف عمیق دینی و انسانی را محقق می‌کند یا نمی‌کند، باید با مهدکودک‌های دیگر مقایسه کرد.

به عنوان مثال، اینکه یک خانم مربی چقدر قدرت خودکنترلی و مخالفت با دوست‌داشتنی‌ها (و به تعبیر دینی مخالفت با هوی و هوس) دارد-که بچه این مربی را می‌بیند و از او الگو می‌گیرد و از شخصیتش اثر می‌پذیرد- و چقدر می‌تواند به امیال بچه میدان بدهد و رفتارهای او را تحمل کند و با مدارا برخورد کند، خیلی مهم‌تر از این است که صرفاً برخی ظواهر دینی خیلی خوب رعایت کند یا از محفوظات و اطلاعات دینی زیادی برخوردار باشد. البته کسانی که اهل بی‌بند و باری و شکستن حرمت‌ها و آداب باشند، طبعاً آدم‌های خودساخته‌ای نیستند و تحمل لازم برای دادن مدارا با بچه‌ها و رعایت آزادی بچه‌ها را هم ندارند.

البته از اثر صفا و نورانیت مریبان و حتی بچه‌ها بر یکدیگر

■ رشد و گسترش بدون برنامه و اغلب غیرکیفی مراکز تربیت کودک چه آسیب‌هایی ایجاد میکند؟

طبیعی است وقتی که مهدکودک بدون کیفیت رشد کند، اتفاقات خوبی نمی‌افتد. بچه‌هایی که دچار عقده کمبود محبت و عقده ناشی از محدودیت‌ها و سخت‌گیری‌ها برای حفظ نظم مهدکودک شده‌اند زیاد میشوند و به فرمایش امام خمینی (ره) که می‌فرمودند: «منشأ اکثر یا تمام فسادهایی که در دنیا هست، عقده‌هایی است که در دوران کودکی برای بچه به وجود آمده است.» (۱) و خوب فکر می‌کنم همین جمله حضرت امام برای مشخص کردن میزان آسیب‌ها کافی باشد.

(۱) صحیفه امام، ج ۹، ص ۲۹۳ و ج ۷، ص ۴۴۵ و ج ۸، ص ۳۵۵



■ [وظایف نهادهای حاکمیتی در تربیت کودک]

■ حاکمیت و نهادهای دولتی در قبال بحث تربیت کودک چه وظایفی به عهده دارد؟

طبیعی است که نهادهای حاکمیتی - حتی در یک کشور لائیک و بی‌دین - نمی‌توانند در امری با این درجه از اهمیت، که بخش مهمی از سرنوشت کشور، منافع مردم (امنیت، آرامش، پیشرفت، رفاه و آبادانی) به آن گره خورده، ورود نکنند و نظارت نداشته باشند. نیروهای انسانی مهم‌ترین سرمایه یک کشور هستند. حاکمیت برای سلامت و بهداشت اجناسی که در فروشگاه‌ها عرضه می‌شود استانداردهایی تعیین می‌کند و بر رعایت آنها به شدت نظارت می‌کند، آیا سلامت روح و روان اهمیتش کمتر از سلامت جسم است؟! جسم سالم اگر در یک آدم عقده‌ای باشد، نه تنها برای جامعه مفید نیست بلکه منشأ ضرر هم هست.

البته روشن است که وظیفه حکومت، سیاست‌گذاری، ترویج، و نظارت بر رعایت استانداردها در مهدکودک‌هاست. منتها نباید استانداردها و نظارت‌ها به امور سطحی و ظاهری محدود شود و از اصل فرآیند تربیت غفلت شود. پژوهش، سیاست‌گذاری و ترویج نیز نیازمند کمک و حمایت نهادهای حاکمیتی هست. باید برای داشتن مهدکودک‌های نمونه‌ای که ضمن پویایی، بتوانند نقش الگو داشته باشند برنامه‌ریزی و سرمایه‌گذاری کرد و برای معرفی الگوها اقدام کرد.



■ [فضاهای بدیل مهد؛ چند پیشنهاد]

■ نهادهای ساز و کارهای پیشنهادی بدیل و تکمیل‌کننده برای مهدکودک چیست برای اینکه آسیب‌های موجود کم شوند و به سمت اصلاح حرکت کنیم؟

فضاهای مناسب و سالم در هر محله که مادرها بتوانند چند ساعتی با بچه‌هایشان به آنجا بیایند و بچه‌ها با هم بازی کنند و یک مشاور آموزش دیده هم آنجا حضور داشته باشد، تا حدی می‌تواند کمبود مهدکودک را جبران کند. مثلاً بخشی از یک پارک که به صورت فکر شده برای این منظور طراحی شده باشد. مساجد نیز که معمولاً صبح‌ها خالی هستند، می‌توانند برنامه‌هایی برای آموزش مادران داشته باشند و در مدت آموزش بچه‌ها هم سرگرم شوند.

اساساً خوب است هر مسجدی کنارش یک مهدکودک هم داشته باشد. مادرها برای نماز و آشنایی با معارف لازم برای زندگی و بندگی بهتر به مسجد بیایند و بچه‌ها یکی دو ساعت با هم بازی کنند. مادرها یا بچه‌های بزرگتر به صورت نوبتی مراقب بچه‌ها باشند.